

تبعات تاریخی

داد - دادستان - دادور

در ایران باستان*

بقلم آقای پور داود

استاد دانشگاه

داد در فارسی از فرس هخامنشی و اوستا که دات Dāta میگفتند بجامانده اسم مفعول است از مصدر دا dā که در فرس هخامنشی و اوستا و سانسکریت بمعنی دادن و بخشودن و نهادن است. همین مصدر است که در فارسی دادن شده است داد بمعنی قانون است. در این چند سال گذشته دیگر باره میان ما رواج یافته بمعنی عدالت و قانون بکار میرود و دیگر تخصیصی بزبان ادبی ما ندارد.

واژه قانون که معرب است از کانون Kánon یونانی ناگزیر پس از استیلای عرب به ما رسیده پیش از آن در سراسر ایران زمین از روزگار اوستائی گرفته تا هخامنشی و ساسانی داد بجای قانون کنونی بکار میرفت. داد که در ادبیات فارسی بمعنی عدل گرفته شده باین اعتبار است: اساس هر قانون عدل و انصاف است قانونی که بر بنیاد عدل نهاده نشده باشد قانون نیست بلکه بیاد و ستم است بنابراین دادگر کسی است که از قانون نگردد و از آیین روی نتابد. دادگر یا دادگستر در استعاره و مجاز بمعنی عادل است چنانکه داد و بیاد یا ناداد بمعنی عدل و ظلم است هر چه روزی داد و ناداد آیدم اوز اول گفته تا یاد آیدم (مواوی)

در کهن ترین آثار کتبی ایران که اوستا و کتیبه های هخامنشیان است دات Dāta بمعنی قانون بکار رفته است و خشور زرتشت در سرود های خود که نامزد است به گاتها گوید: آنچه آن که در نخستین دات (= قانون) زندگی است، داور با کردار های درست، رفتار خواهد کرد چه با نیکوکاران و چه با گناهکاران و چه با آنانیکه کردار هایشان نیمی خوب و نیمی بد است (اهنودگات سینا ۳۳ بند ۱)

داریوش بزرگ در سنک نیشته بهستان (کتیبه بیستون) پس از بر شمردن کشورهای که در فرمان وی بودند گوید: بخواست اهورامزدا این کشورها به دات (= قانون) من در آمدند، آنچه آن که از من باینها گفته شده رفتار کردند. در داستان ما هوشنگ و تهمورث و جمشید و فریدون و منوچهر و نوذر و جز اینها از سلسله پادشاهان پیشدادی خوانده شده اند، نام این خاندان در اوستا

* موضوع این مقاله بخشی است از سخنرانی نگارنده در ۱ بهمن ماه ۱۳۲۱ در دانشکده حقوق راجع به حقوق در ایران باستان.

بر ذات Paradhata آمده این واژه که مرکب است از دو جزء لفظاً یعنی پیش قانونگذار یا نخستین کسی که داد و آیین نهاد بنا بر این در داستان ما پادشاهان این خاندان کسانی هستند که نخستین بار در ایران زمین قانون گزارند. و ندیداد نام یکی از نسکهای اوستاست این نام دیر گاهی است خراب شده باید ویدیو داد باشد در اوستا وی دئو دات *Vi daēva-dāta* میباشد یعنی قانون ضد دیوان پاپروندگان پیش از زرتشت. دانستان که مرکب است از دات و ستان در پهلوی بمعنی داد وری و قضاء و قوی و حکم و دادگاه است در فارسی هم بهمین معانی بجا مانده :

من شکستم حرمت ایمان او پس یمنم برداد ستان او (مولوی) (۱)
داد ور (= داور) یعنی قاضی و حاکم، در پهلوی دا تبر *datebar* آمده، ناگزیر در فرس هخامنشی داتوبر *dāto.bara* بوده یعنی داد بر (= داد آور) یا قانونگذار و کسی که داد و آیین بجای آورد :

کسی کو دهد از تن خویش داد نیایش رقتن بر داوران منوچهری .
پس از یادآوری ریشه و بن واژه داد گویم : شاهنشاهان هخامنشی که خود را در روی زمین نماینده شهریاری مینوی (خشتهر) اهورامزدا را میدانستند ، میکوشیدند که داد یا قانون کشوری خوب اجرا شود و خود دارای بلندترین پایه دادوری بودند و در دادگاه بشکایت مردم رسیدگی میکردند . رسم کین که بمعنی انتقام است و در اوستا کئنا *kaēnā* آمده در روزگار هخامنشیان در ایران بر افتاد . داریوش بزرگ کین توزی یا انتقام جوئی را بزداشت ، دیگر کسی نمیتوانست سستی که بدو شده شخصاً انتقام بگیرد ستمدیدگان باید بدادگاه روی آورند و ستمکار بدستاری داد ورائی که از برای رسیدگی گماشته شده بودند بکیفر و پادفراه برسد و این بزرگترین ترفی بوده که حقوق بشری در این روزگار کهن از آن برخوردار گردید . بسیاری از نویسندگان باستان پادشاهان هخامنشی را ستوده اند که با دقت بکار های قضائی رسیدگی میکردند رای محکمه یا دادگاه شاهی تقض بردار نبود هرآنکه بفتوی پادشاه محکوم باعدام یا «مرگ ارزان» میشد بایستی اجرا شود و جلاد کمر بند محکوم گرفته از پی سزا بیرون میکشید . اما پیش از اینکه شاه کسی را محکوم کند کردار های بدو نیک او را باهم می سنجید ، اگر کارهای نیک پیشین وی بکارهای زشت وی قزونی داشت او را می بخشید هرودت در پنج سده پیش از میلاد مسیح نوشته (7, 194) ساندوکس *Sandokes* که یکی از داوران دادگاه شاهی بود در محاکمه رشوه گرفته حکم ناحق داد داریوش بر آشفته فرمان داد او را بکشند ، آنگاه شاهنشاه با خود بیندیشید و کار های نیک او را یاد آور ، بیاس خدماتی که او در ارتک شاهی بجای آورده بود ، گفت او را از دار پایین آورده آزاد کنند داوران شاهی که در دربار دادگاه می آراستند همیشه در سفر و در جنگ باشاه همراه بودند . هرودت در بخش سوم کتابش در فقره ۳۱ در سخن از کمبوجیا دومین شاهنشاه هخامنشی چنین میگوید : داد ورائان پادشاهی از میان یارسان برگزیده میشوند در سراسر مدت عمرشان بهمین منصب باقی میمانند یا تا مدتی که از آنان خلاقی سرزند و بناحق حکمی کنند ، اینانند که پاسبانان قوانین هستند و قوانین نیابگان را تفسیر میکنند حکم و قضاء با آنان است و همه شکایات مردم بمحضر آنان برده میشود در تورا در کتاب استر در باب اول فقره ۴ نام هفت تن از داوران اخشورش *Axshwerosh* یعنی خشايارشا چهارمین شاهنشاه هخامنشی چنین یاد گردیده : کرشنا *Karshna* ، شتار *Shethâr*

آدماتا Admâthâ ؛ ترشیش Tarshish ؛ مرس meres ؛ مرنا marsêna ؛ موخان Memukhân این نامها که با تحریف در توراۀ یاد شده نامهای ایرانی است جزا Admâthâ شش نام دیگر را نویسندگان قدیم یونانی در موارد دیگر جزء نامهای خاص ایرانی یاد کرده اند (۲) چنانکه در خبر هرودت در بارۀ ساندوکس Sandokes دیدیم قاضی رشوه خوار یا داور پاره‌ستان بسخت زین سزا میرسید (۳) هرودت در پیش پنجم تاریخ خود در فقرات ۲۵ و ۲۶ مینوسد سیامنس Siamnes پسر اتانس Otanes یکی از دادوران پادشاهی بود بفرمان کمبوجیا او را کشته پوست از بدنش کشیدند ، زیرا رشوه گرفته بناحق حکم کرده بود از پوست بدنش دوال چرمی ساخته کرسی دادگاه را که روی آن می نشست و فتوی میداد بیوشانیدند آنگاه کمبوجیا به اتانس Otanes پسر سیامنس Siamnes رتبه داوری داد و باز گفت روی آن کرسی بشین و بیاد آر روزی را که پدرت در این دادگاه و روی همین کرسی نشسته بناحق حکم کرد .

نویسنده رمی کلودیوس الیانوس Claudius Alianus در کتابش Varia historia که در حدود دوست سال پس از میلاد میزیست مینوسد (1,34) را ککس Rakokes که یکی از دادوران روزگار اردشیر دوم بود کار تومس Kartomes پسر خود را محکوم بربک کرد . از این چند نمونه اخبار بخوبی پیداست که در زمان هخامنشیان تا بچه اندازه در کار داوری اهتمام میشده و قاضی پاره‌ستان بچه سزای سخت گرفتار میشد . ترس از قانون در سراسر دوران تاریخی ایران پایدار بود . امیانوس مارسلینوس Ammianus marcellinus بیم و هراس ایرانیان را در برابر قانون در روزگار ساسانیان یاد میکند . این نویسنده رومی اصلاً یونانی در سال ۳۳۰ میلادی تولد یافت و در سال ۳۹۰ نیز زنده بود در هنگام لشکر کشی امپراتور ژولیانیوس Julianus در سال ۳۶۳ میلادی در جنگ شاپور دوم جزء سپاهیان رم بوده و خود پیش آمدهای آن نبرد را که بشکست رم انجام یافت و ژولیانیوس در ۲۶ ژوئیه سال نامبرده از یک تبر کارساز ایرانیان از پای در افتاده جان سپرد ، بچشم خود دید کتابش در تاریخ رم که از پیش آمد های سال ۹۶ میلادی آغاز شده و در یاد کردن پیش آمدهای سال ۳۷۸ پایان یافته ضمناً یکی از اسناد گرانهای تاریخ ماست در روزگار ساسانیان ، هر چند که این نویسنده بیطرف نبوده و دلخوشی از ایرانیان نداشد . از این کتاب که دارای ۳۱ بخش بوده نخستین بخش از دست رفته است در میان اخبار بسیاری که از ایرانیان یاد میکند در بخش بیست و سوم تاریخش در فصل ۶ مینوسد ؛ ایرانیان از قوانین خود بسیار در بیم میباشند . بویژه از قوانینی که برای سزای مردمان ناسیاس و فراریان جنگ مقرر است .

چه هراسناک است که از برای گناه يك تن همه خویشان او را سزا میرسانند ایرانیان از برای قضاء ، مردان آزموده و ياك بر میگزینند ، کسانی که باندرز دیگران نیازمند نباشند ، از اینرو

(۲) در باره این نامها نگاه کنید به Irânisnes Namenbuch von Justi

(۳) یارک در پهلوی بمعنی رشوه است در یازند پاره‌ستان یعنی رشوه‌گیر و پاره‌ستانی یعنی

رشوه خواری لغت پاره در زبان ترکی عثمانی بمعنی پول از فارسی گرفته شده است .

آنان برسم و عادت مارمیان میخندند که مردمان زبان آور و در مسائل قضائی، بسیار آزموده و دانا را پشت سر قضاة نادان جای میدهند. اما اینکه پوست از تن دادوری که حکم ناحق کرده میکشند و همکاران وی باید روی آن بنشینند، آنچنانکه پیشینیان نوشته‌اند، اگر این خبر یکی از داستانهای روزگار کهن نباشد و برآستی چنین رسمی در ایران بوده، دیرگاهی است که از میان رفته است. ایمانوس مارسلینوس پوست کشیدن از تن دادور پاره‌ستان را از داستانهای کهن دانسته و در زمان خودش چنین سزائی در ایران وجود نداشت اما دیودوروس Diodorus همزمان امپراتور Augustus که در سال ۶۳ پیش از مسیح تولد یافت و در سال ۱۴ میلادی درگذشت وجود چنین سزائی را در ایران باستان یاد کرده است.

اما آنچه ایمانوس مارسلینوس نوشته که از برای گناه يك تن خوششان او را بسزا میرسانند، بنا بباغبان دیگران فقط از کشته شدن شاه کسان قاتل مورد تعقیب بودند.

شک نیست که سزای گناهکاران در ایران باستان مانند همه کشورهای روی زمین سخت بوده و گروهی از نویسندگان قدیم سزاهای سهمگین از ایران باستان یاد کرده‌اند اما باید دانست که يك رشته از این سزاهای بخواست و اراده پادشاهی اجرا میشده شدت و ملایمت بسیاری از یاد فراهها بسته بخوی نرم و خوی تند آن شاه بود نه بقانون کشوری همچنین باید یادداشت که بسیاری از سزاهای گران در ایران باستان از آشور اقتباس شده بود، پادشاهان آن دیار بستگدلی و ستگری معروف‌اند سزاهای برخی از آنان در کتیبه‌های آنان نقش بسته شده آنچنان که میتوان آن کهنه‌گریهارا با سزاهائی که نویسندگان از ایران نقل کرده‌اند سنجید و سرچشمه آنها را نشان داد. گفتیم خود پادشاه هخامنشی در سر دادوران جای داشت و در دادگاه همگانی به شکایت مردم میرسد. وصف دادگاه شاهنشاهی را در طی خبر نویسندگان قدیم در باره اسکندر مقدونی میتوان دریافت؛ چنانکه میدانیم اسکندر پس از گشودن ایران رسوم و عادات هخامنشی را برگزید و دلش میخواست فروشکوه هخامنشیان را در شخص خود زنده بدارد و از سادگی شهر یاری دیار خویش بیرون آید. در میان رسوم و عادات درباری هخامنشیان که در باره اسکندر نوشته‌اند یکی طرز دادگاه اوست که درست تقلیدی بوده از دادگاه شاهنشاهی هخامنشی، شاید تقلیدی بوده از دادگاهی که در پارس (تخت جمشید) برپا بود. اینچنین؛ دادگاه عبارت بوده از سرایرده که گنجایش صد میز داشت. این سرایرده بر روی پنجاه ستون پوشیده از زر برپا بود، آسمانه سرایرده با زر آرایش یافته بود در درون آن خرگاه پنجاه نگهبان با جامه‌های ارغوانی و زرد رنگ گماشته بودند و گروهی بارختهای ارغوانی و آتشین رنگ و آبی آسانی آن بارگاه را پاسبانی میکردند، پنجاه تن از بلند بالاترین جوانان مقدونیه با سپرهای سیبین بسرا یا ایستاده بودند در میان سرایرده اسکندر که پیرامون او را بزرگان گرفته بودند بتخت می نشست در درون و برون آن بزرگان ایران و سربازان مقدونیه و رمة از قلیها جای داشتند. (۴)

شک نیست این دادگاه که اسکندر يك بار در گرگان و دو بار در بلخ و هند بیاراست کاملاً بتقلید هخامنشیان بوده و هیچ پیوستگی با رسم دیار خودش نداشت اسکندر با برقرار داشتن این رسوم میخواست

خود را جانشین برازنده شاهنشاهان هخامنشی وانمود کند و همان شکوه و بزرگواری هخامنشیان را که چشم ایرانیان بآن مانوس بوده بعردم این مرز و بوم نشان دهد.

از اینکه پادشاهان ایران از روزگار بسیار کهن از هخامنشیان گرفته تا ساسانیان شخصا بدادگاه می آمدند و بشکایات مردم میرسیدند اسناد فراوان در دست است از برای نمونه يك و فخره را یادآور میشویم.

نظام الملك در سیاستنامه در فصل سوم مینویسد: چنین خوانده ام در کراسه پیشینگان که پیشین از ملوک عجم دکانی ساختندی و براسب بر آنجا رفتندی تا منظرمان را که در آن صحرا گرد کرده بودند همه بدیدندی و داد هر يك بدادندی و سبب آن بود که چون پادشاه جائی بنشیند و آنجا بادهلز و در بند و پردردار بود، صاحب غرضان و مستکاران، مظلومان را بازدارند و پیش شاه نگذارند. در فصل ششم سیاستنامه نیز شرحی از داد و داوری پادشاهان در هنگام مهرجان و نوروز یاد گردیده است. ابو عثمان جاحظ که در سال ۲۲۵ هجری در گذشت و نسبت به زمان ساسانیان نزدیکتر است در کتاب التاج مفصل تراز نظام الملك داد و داوری پادشاهان را در هنگام المهرجان و النوروز یاد میکند اینچنین: پادشاهان در سال دوبار در هنگام جشنهای مهرگان و نوروز باز میدادند و همه کس از خرد و بزرگ بسوی شاه راه داشت چند روز پیش مرد را آگاه میکردند که شاه با رعام خواهد داد تا مدعی و مدعی علیه خود را از برای بر سرش و پاسخ آماده کنند آنگاه شاه بموبدان موبد میفرمود که چندتن درستکار و پاکدامن بردار که بگمارند تا کسی را از درآمدن بدادگاه پادشاهی باز ندارند و با گهی مردم میرسانند هر که در این هنگام ستمیده را باز دارد که شکایت خویش بدرگاه آورد نسبت بخداوند و پادشاه گناه بزرگی و ززیده و از قانون باید پهراسد پس آنگاه مردمان بحضور میشتافتند اگر در میان شکایتی متوجه خود شاه بود نیز رسیدگی میشد. شاه باشاکی روی بموبدان موبد و دیربند و هیربند کرده میگفت: اگر پادشاهی راه بیداد سیرد فرومایگان درویران کردن آشکدها و شکافتن دخمه ها گستاخ کردند. من که برابر شما ایستادم اگر جانب من نگهدارید خداوند از گناه شما نخواهد گذشت و بکیفر خویش خواهید رسید موبدان موبد در پاسخ میگفت: اگر خداوند رستگاری بندگان خود را بخواید بهترین مرد کشور بر آنان میگمارد و اگر خواست ازدی این باشد که پایه پادشاهی را بنمایاند سخنانی بر زبان او میگذارد مانند آنچه تها کنون بر زبان راندی. پس آنگاه بموضوع شکایت میرسیدند اگر حکم دادوران بقصور پادشاه بود بایستی جبران کند، وگرنه شاکی دروغین را بزندان میافکنند و سزای سخت میدادند و با گهی مردم میرسانند این است یادفراه کسی که خواسته بیادشاه بیداد نسبت دهد و بکشور آسیب زند پس از انجام دادوری پادشاه برمیخواست و خدای را سیاس میگفت و درود و سیاس بجای می آورد و دیگر باره تاج بر سر نهاده بخت می نشست. . . . در فصل ششم سیاستنامه که یاد کردیم گوید:

این رسم از عهد اردشیر تا بروزگار یزدگرد هم برین جمله بود.

دادگاه پادشاهان هخامنشی فقط از برای این نبوده که بزهکاران بسزا رسند بلکه از برای

۵ - نگاه کنید بکتاب التاج جاحظ چاپ قاهره ۱۹۱۴ ص ۱۶۳-۱۵۹

۶ - یزدگرد اول مراد است.

کارهای نیک پادشاه هم می‌بخشیدند، آنچنان که نیکوکاران را با جامه‌های گرانبها یا خلعت سرافراز می‌کردند و به برخی اجازه بستن دست‌بند زرین و شمشیر زرین می‌دادند برخی دیگر اجازه داشتند که اسبهای خود را با ستام (عراق) زرین بیاریند اینها نشان شرافت نیکوکاران و توجه پادشاهی بود همچنین از برای پادشاه نیکوکاری آلانی چون یک کشتی کوچک زرین و یا یک آسبای زرین و اینگونه چیزها می‌بخشیدند. در ایران باستان جوانان مجاز بودند که در هنگام داوری بدادگاه درآیند و طرز محاکمه را از دادوران آموخته و بیاموزند و بقوانین و حقوق کشوری آشنا شوند. و بگفته کزنفون Xenophon که در سال ۳۵۲ پیش از مسیح درگذشت بعدها جوانان دیگر اجازه دخول بدادگاه نداشتند چه یم آن میرفت از دوطرف متخاصم بجرم رشوه ستانی آشنا شوند.

شک نیست که در اواخر پادشاهی هخامنشیان اخلاق ایرانیان روی به پستی نهاد و ضمناً فساد رشوه ستانی در محاکمات بروز کرد. ایرانیان که بر استگویی و پاکی شهرتی بسزا داشتند، بامور قضائی هم توجه می‌کردند و روا نمیداشتند که دادگاه آنان دستخوش فرومایگان شود و قوانین کشوری آلت دست آزمندان و پاره ستانان گردد، این است که در برگزیدن دادوران دقت می‌کردند و شرافتمندان را باین کار می‌گماشتند.

در بسیاری از نوشته‌های روزگار ساسانیان مطالبی بدست می‌آید که تنفر ایرانیان را نسبت بر رشوه خواران میرساند. از آنجمله در کتاب مینوخرد که بزبان یازند است درباره پاره ستان در فصل ۳۹ در فقرات ۴۶-۴۵ آمده: « و داور که داوری راست کنند و پاره ستانند به پایه خویش هوند (همانند) هر مزد گفت ایستد (خواننده شده) - و آن که داوری دروغ کند، به پایه خویش هوند اهریمن و دیوان گفت ایستد ».

درنامه پهلوی شایسته نه شایسته فصل ۱۰ فقره ۱۸ گوید: « در سرزمینی که در آنجا دادور دروغزن گمارند و اورا باور دارند، از گناه و پیمان شکنی که از آن دادور سرزند، اندر آن کشور ابر و باران کم گردد، شیرینی و چربی و نیروی درمان از شیر گاو و گوسفندان بکاهد و بچه اندر شکم مادر تباه شود» درنامه دیگر پهلوی که نامزد است به ارداویرافنامه و موضوع آن گردش ارداویراف مقدس است بر اهنمائی سروش و ایزد آذر در بهشت و همستگان (برزخ) و دوزخ.

ارداویراف پس از تماشای بهشت و همستگان با همراهانش بدیدن دوزخ میرود در آنجا در میان گروه گناهکاران که در رنج و شکنج اندراند، بچندتن دادوران دروغزن و پاره ستان بر میخورد در فصل ۶۷ آن چنین گوید: « آنگاه روان مردی را دیدم که یک پای در تاریکی دوزخ سرنگون بود در دستی اره آهنین گرفته سینه و شانهای خود میبرد و یک میخ آهنین بچشمان وی فرو میبردند من از همراهان خویش سروش پاک و ایزد آذر پرسیدم این روان از کیست و چه گناهی کرده که بچنین شکنجه دچار است در پاسخ گفتند این روان مرد ناپاکی است که دادوری کشور با او بود اما هرگز دادگری نکرد و فرمان بجای آوردن آن هم نداد، در فصل ۷۹ گوید: « آنگاه روان مردی را دیدم که دو چشمش کنده و زبانش بریده بودند و یک پای در تک دوزخ آویخته بود تنش را با یک شان آهنین دو شاخه پاره پاره می‌کردند و یک میخ آهنین بکله اش فرو می‌بردند از سروش پاک

وايزد آذر پرسيدم کيست ابن مرد و چه گناهی کرده در پاسخ گفتند اين روان از آن ناياکي است که در کيتي داوري دروغ کرد و پاره ستاند و دادستان نادرست راند « در فصل ۹۱ گويد : « پس آنگاه روان کسی را ديدم که فرزند خویش میکشت و مغزش ميخورد پرسيدم اين کس چه گناهی کرد که بچنين پادفراه گرفتار است سروش ياک و ايزد آذر بن پاسخ دادند : اين روان دادوری است که در ميان دادخواهان زور و دروغ بکار برد و بچشم ياک و راستی پريشماران و بسماران (- مدعی و مدعی عليه) ننگريد آژ و پولدوستی او را بر آن ميداشت که با آنان خشمگين سخن گويد » همچنين در اردا ويراننامه چندین بار از سزای کسانی که در دادگاه گواهی دروغ ميدهند ياد شده چنانکه در فصل ۳۳ گويد : « آنگاه روان مردی ديدم که زبانش را کرهما ميخوردند گناه او را از همراهان خویش سروش و آذر پرسيدم گفتند اين روان ناياکي است که در جهان گواهی دروغ داد و از اينرو باقریدگان بسيار زبان رساند » در فصل ۵۴ گويد : آنگاه روان کسی را ديدم که کرهما اندام او را ميدريدند در پرشم سروش و آذر گفتند اين روان بدکيشی است که در زندگي خویش گواهی دروغ داد و خواسته (مال) کسی را از او برگرفته بدیگری داد « در روزگار هخامنشيان برخی از مناصب ارثی بوده ازيدر به پسر ميرسيد از آنها بوده منصب دادوری که در روزگار ساسانيان نیز برقرار بود چنانکه تئوفیلاکت Theophylacte مورخ رم سفلی (بيزانس) در سده هفتم ميلادی که تاريخ امپراتور موريس Maurice نوشته III-8 ميگويد : « برخی از مناصب در دولت ساسانيان برئيس هفت خاندان بزرگ واکذار ميشود اينچنين : بخاندانی نامزد به ارتايدس Artabides دادوری برگذار شده و امتياز نهادن تاج پسر پادشاه با اين خاندان است خاندان ديگر بکارهای لشکر گماشته شده : خاندان سوم بکارهای کشوری ميردازد خاندان چهارم کارش اين است که برسر چیزهائی که مردم باهم ستيزه دارند حکمت کند خاندان پنجم فرمانده سواران است . خاندان ششم نگهدار خزانه پادشاهی و مالیه کشور است . خاندان هفتم نگهدار زراد خانه و اوزارهای جنگی است » چنانکه در نوشتههای پهلوی آمده رئيس دادوران ياقضی القضاة را شهر دادور يادادور دادوران ميگفتند و دادوری که بکارهای قضائی لشکری گماشته بود عنوان سپاه دادور داشت . بهر تاجه يک دادور روحانی گماشته بود و بکارهای دادوران عادی نظارت داشت تا احکام آنان موافق داد و درستی انجام شود . چون قانون در ايران باستان جزء آيين دينی بوده و حقوق دانهای آن روزگاران اوستارا سرچشمه قانون ميدانستند ناگزير موبدان که نگاهبانان دين بودند و تفسير متون مقدس از آنان برميآمد ، از برای امور قضائی کشور بهترين و درست ترين داد وران بشمار رفته در محاکمات دشوار طرف مشورت بودند شك نيست که در روزگار ساسانيان موبدان در محاکمات دشوار دست داشتند و اين مسئله از مأخذ يکگانگان هم ثابت است از آنجمله است يک خبر چيني در اواخر عهد ساسانيان در يک تاريخ چيني که در سال ۵۷۲ ميلادی نوشته شده نامزد به وی شو Wei-shu که در تاريخ سلسله وی Wei میباشد و از پيش آمدهای سالهای ۴۳۵-۳۷۶ ميلادی سخن ميدهد در ضمن فصل ۱۰۲ شرحی درباره ايران که چينيان بوسی Pu-ssi مينامند مینويسد و از مناصب بزرگ روزگار ساسانيان ياد ميکنند اينچنين : « در ميان اشخاص بلند پایه

ایرانیان مهو *Mo-hu* هستند که امور جنائی و قضائی کشور را اداره میکند؛ دیگر *Ni-hu-han* که بکارهای خزینه های دولتی گماشته است و حق دارد آنها را بگشاید و به بندد سوم *Ti-tsau* که وظیفه دار امور دینوماسی و رسمی دولتی است چهارم *O-lo - ho - ti* که کارهای ارگ پادشاهی با اوست؛ پنجم *Sié - po - po* که بکارهای جنک گماشته است « کنتوک هوری *Ketolk - Hori* پروفیسور دانشکده توکیو که این قطعه را از تاریخ چینی بزبان انگلیسی گردانیده ندانسته که سه تای از این مناصب با کداه واژه های پهلوی مطابقت میکند یعنی این واژه ها که پیشک تعریف شده مطابق کدام واژه های پهلوی، زبان رسمی روزگار ساسانی است اما جای شبهه نیست که مهو *Mo-hu* کسی که کار دادوری با اوست همان مغ است که نام پیشوای زرتشتی است یا موبد همچنین سه - بو - بوکه کارهای جنگی با اوست سپید است ۷

گفتیم در همه کارهای قضائی دشوار موبدان ظرف مشورت بودند در میان دادوران مختلف رأی قطعی و آخری با موبد بزرگ بود چنانکه در کار نامک ارتخشیر یا بکان آمده اردشیر در باره سزای زنش دختر اردوان که خواست بدو زهر بخوراند رأی موبدان موبد را در خواست.

از برای اینکه دادور مورد اعتماد و حکمش بر پایه معلومات قضائی باشد، باید آزموده و از دانش برخوردار باشد در سکاتوم (*Sakatum*) نسک که نسک هجدهم اوستا بوده و یکی از نسکهای قانونی اوستا بشمار میرفته کما پیش از دادور و دادوری یاد شده بود پیش از اینکه پخش بزرگ اوستا از دست برود نویسنده کتاب معروف پهلوی دینکرد مندرجات بیست و یک نسک را در روزگار مأمون خلیفه عباسی در بخشهای هشتم و نهم دینکرد خلاصه کرده است ۸ در باره دادوران بگفته دینکرد در سکاتوم نسک چنین گوید:

« دادورانی که قابل اعتماد باشند باید ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده سال حقوق آموخته باشند». همچنین در دینکرد نقل از نیکانوم *Nikatum* که نسک پانزدهم بوده و آن هم امروزه در دست نیست مندرج است: «کار دادوری از کسی برمیآید که قوانین خوب بدانند» از نسک دیگر از دست رفته نامزد به هوسپارم *Huspâram* (هفدهمین نسک) نقل میکند: «دادور باید دادگر باشد و در دینداری پارسا و پرهیزگار؛ باز دینکرد گوید: «یک دادور باید باندازه آزموده و دانا باشد که بخوبی از عهده کارش برآید اما چون دادوران آدمیزادند و مانند آفریدگار بهمه کس بینا و بهمه چیز آگاه نیستند ناگزیر باید در هنگام دادوری بگواهان گوش فرا دهند و خود را از دیگران بی نیاز ندانند پس باید در مورد دعوا از مدارک گواهان بهره ور شوند و با دقت گفته گواهان را بسنجند، درست و نادرست را از هم باز شناسند و بویژه باید بگواهی کسی که

۷ - نگاه کنید *Kentok Hori, A chinese Account of Persia in the sixth century, in Spiegel Memorial volume p. 248 Bombay, 1908*

۸ - درباره دینکرد و نسکهای داتیک (= قانونی) اوستا نگاه کنید بمقاله نگارنده «سوگند»

بنیکی و درستکاری شناخته شده گوش دهند و بگفته يك گواه بیخرد در داوری و زنی نهند و از چنین کسی گواهی نخواهند . باز دینکرد در جای دیگر گوید : « ایزدان در نهاد دادوران نيك جای دارند و از دادوران بد روگردانند ؛ دادور نباید از راستی روی بگرداند باید از خدای بترسد و همواره رستگاری جهان دیگر و گذشتن از پل چنیوت (صراط) را در روز دادوری بیاد داشته باشد . کسی که بدادوری گماشته شده ، اگر او را در روز بسین آرزوی گذشتن از پل چنیوت است باید همیشه بدرستی حکم کند ؛ يك دادور درستکار آراینده و زییاسازنده داد و دادگری است ، يك دادور تبه کار آلاینده و زشت کننده آن است ؛ کسی که در این جهان از نادرستی دادوری از حقش بی بهره شود در جهان دیگر یاداش ایزدی باید . نظر بیکار بسیار دشوار دادوری دینکرد مینویسد : « پیش از اینکه کسی بفرماندگاری یادادوری گماشته شود باید او را بیازماید زیرا باید کسانی این کار ها گماشته شوند که پس از آن بد در نیایند و مایه تباهی و گزند گیتی نگردند ؛ دادوری که در کار خویش عدالت نکند و جانب حق نگاه ندارد زیانکار و ویران کننده جهان پاك ایزدی است . » باز دینکرد در سخن از نسکهای داتیک یا قانونی اوستا آورده : « سه طبقه از مردمان هستند که رسا و کامل دانسته شده و از برتواهورا مزدا برخوردار و قابل اعتمادند یکی از آنها دادورانند که بیطرفانه دادوری کنند و همیشه حق در پیش چشم داشته باشند ؛ دوم موبدانند که پس از تأمل و اندیشه دستور ها و پند های سودمند مردم دهند و باندیشه های نيك که از سرچشمه ایزدی است رهنمون گردند ، سوم پادشاهانند که فروغ دادگستری اهورامزدا از آنان بتابد . »

برخی از مندرجات نسکهای از دست رفته در دینکرد چنین خلاصه شده : « اگر کسی از نابرا (صغیر) بمحکمه شکایت برد و جبران زیانی که از او رسیده خواستار شود دادور باید بسن کودک بازرسی کند زیرا نابرا بموجب قانون درمان است . کشتن یا ناقص کردن اندام کسی جز بحکم مخصوص شاه ، نباید ؛ هرآنکه بخواست خود کسی را سزاهد راهزن است . مدت محاکمه بامقرراتی محدود است اگر دغل باز و تیره کاری خواسته باشد دعاوی را بدرازا کشاند و کار دادگاه را درهم و برهم کند ، دادور باید او را باز دارد ؛ اگر کسی دریافت که یکی از دادوران برای غرضی امور مشکوک را یقینی و امور یقینی را مشکوک جلوه میدهد حق دارد از خود آن دادور بدادگاه شکایت کند مطالبی که درباره داد و دادستان و دادوری میتوان از نوشته های دینکرد ، نقل از نسکهای از دست رفته استخراج کرد پیش از اینهاست (۹) امید است در مورد دیگر باز در همین زمینه سخن بداریم و بهتر بدادخواهی و دادگستری نیاگان پاك و پارسای خود بی بریم .

چو از داد پرداختی راد باش وزین هردو بیوسته آزاد باش (اسدی طوسی)

۹- نگاه کنید به : Zoroastrian Civilization by Dhalla p. 321

New York 1922

و به L'Iran sous les Sassanides par Christensen p. 294

Copenhagen 1936